

فمینیسم و خانواده

محمدعلی محمدی*

چکیده:

تقریباً در اوایل قرن ۱۹ میلادی نطفه‌های جنبش فمینیسم در غرب، به ویژه در آمریکا بسته شد و زنان در اعتراض به روحیه و رفتار سلطه جوی مردان غربی که مشروبات الکلی مصرف می‌کردند و به ضرب و شتم اعضای خانواده می‌پرداختند، تشکلات خاصی را جهت دفاع از جنس خود ایجاد کردند. این تشکلات، بعدها انسجام بیشتری یافت و با حمایت مراکز دانشگاهی، آرا و تجربیات آنها به صورت فلسفه‌ای طرح گردید که با ایدئولوژی‌های مختلف و متفاوت، نسبت متفاوتی برقرار کرد. فمینیسم لیبرال، رادیکال، مارکسیست و اخیراً پست مدرن از جمله رویکردهای متفاوت فمینیسم بودند که بیشتر ویژگی ایدئولوژیک داشتند تا اینکه گرایش صرفاً زنانه داشته باشند. رویکردهای فمینیستی به ازدواج و خانواده نیز بیش از آنکه متأثر از فلسفه وجودی زن و روحیات و خلقیات او باشد، تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مربوط به تحلیل این مفهوم است.

واژگان کلیدی:

فمینیسم، فرآیند تاریخی، ازدواج، خانواده، پست فمینیسم.

* - دکترای جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه بهزیستی و توانبخشی.



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني

مقدمه

به قول الوین تافلر، این روزها زنان و مردان هر وقت بتوانند، سعی می‌کنند تا تن و روح رنجور و مجروح خود را از لابلای ویرانه‌های زندگی زناشویی بیرون کشند. این مسأله بسیاری از رهبران جهان صنعتی را نگران کرده و دغدغه‌ای به نام حل مسایل مربوط به خانواده را پدید آورده، اما رویکردهای متفاوتی نسبت به این معضل وجود دارد؛ بعضی‌ها تضعیف نقش و کارکرد دین در جامعه را عامل اصلی زوال خانواده دانسته و بعضی دیگر، آزادی‌ها و بی‌بندوباری‌های جنسی و هم‌جنس‌بازی و سقط جنین قانونی را از عوامل تضعیف نظام خانواده در دوران جدید می‌دانند و راه‌حل‌هایی سلبی، همچون کنترل تکنولوژی و محدود کردن دامنه خدمات اجتماعی که زنان را بیش از حد متکی به خود می‌کند و نیز کنترل رسانه‌ها که روابط بی‌ضابطه و آموزش‌های جنسی را نمایش می‌دهند و حتی کاهش دستمزد زنان و جوانان و وابسته کردن بیشتر آنان به خانواده را برای رهایی از این وضعیت پیشنهاد داده‌اند. (تافلر، 1379: صص 312-288). البته این رویکردها چندان مورد اقبال قرار نگرفت و به دلیل ماهیت فرآیند تاریخی مدرنیته و سرمایه‌داری، در واقع نوعی محافظه‌کاری بی‌حاصل تلقی گردید. عده‌ای نیز جنبش‌های فمینیستی یا حرکت‌های رهایی زنان را مسبب اصلی وضعیت جدید خانواده‌ها و مناسبات درون خانوادگی دانسته و سعی در نقد آن داشته‌اند.

شیوع فرهنگ خانواده بدون فرزند یا وجود بچه‌های بدون ازدواج در غرب و جستجوی روابط زناشویی فعال و زندگی رمانتیک مطابق با افسانه‌های عشقی و عشق‌های بی‌پروا که صنعت سینما و به خصوص هالیوود به آن دامن زده، خود محصول و تابعی از فرآیند مدرنیزاسیون و صنعتی شدن جوامع است که تکنولوژی، رسانه یا آزادی‌های اجتماعی، بخشی از آن است.

فمینیست‌ها، تعاریف جدیدی از نقش‌های جدید زنانه ارائه می‌کنند به طور مثال بتی فریدان، به عنوان یک فمینیست می‌گوید: باید ما به ازای مالی خدماتی که زنان ارائه می‌دهند مانند خرید از مغازه‌ها و ایجاد فضای گرم و کانون عاطفی در خانواده‌ها پرداخت شود (cf., Freidan, 1963). به دنبال این شرایط، مطالبات روزافزون و بعضاً زیاده‌طلبی‌هایی در میان گروه‌هایی از زنان رواج یافت که به گستاخی‌های اخلاقی و گسترش بی‌اخلاقی در درون روابط خانوادگی انجامید و خانواده‌های هسته‌ای را با

چالش‌های جدی مواجه کرد. در این میان، بعضی از نحله‌های فمینیستی، رویکردهای رادیکالی را اتخاذ کرده و مخاصمات درون خانواده‌ها را دامن زدند و مناسبات زن و مرد را دچار تغییرات دامنه‌داری کردند که البته نقش مردان سلطه جو و تمایل جریان پدرسالاری به ادامه حیات سنتی خویش، در افزایش مخاصمات، کمتر از جریان فمینیسم رادیکال نبود.

این نوشتار درصدد است نحوه ظهور جریان فمینیسم از دیدگاه تاریخی و روش‌شناختی را بررسی اجمالی نماید و رویکرد فمینیسم را به ازدواج و خانواده در عصر مدرن و پست مدرن مورد ملاحظه قرار دهد. لازم به ذکر است که در این قسمت، جریان فمینیسم تقریباً به صورت عام مورد بررسی قرار گرفته است. در رویکردی دیگر با تقسیم بندی جریان‌های فمینیستی، می‌توان سهم هر جریان در ظهور وضعیت جدید خانواده و ازدواج را مشخص کرد که البته مستلزم پژوهشی مستقل است.

1) فرآیند تاریخی فمینیسم

از جنبش ضد برده‌داری زنان در سال 1829 در آمریکا، زنان آزاد متوجه مشابهت رابطه ارباب و برده با زن و شوهر شدند. این مسأله جرقه‌ای را در ذهن زنان فعال آن زمان ایجاد کرد تا نطفه جنبش فمینیسم شکل بگیرد. آنان با ایجاد تشکّل، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را آغاز کردند و در قالب مشارکت و اعلامیه، روح جدیدی به فعالیت‌های خویش بخشیدند. در سال 1848 جنبش ضد مصرف مشروبات الکلی آمریکا جان تازه‌ای به تشکّل زنان داد و باعث تقویت روحیه مشارکت و مبارزه برای دستاوردهای بیشتر گردید. در آن زمان مردان سلطه‌جو در آمریکا و کشورهای غربی، به جهت مصرف مشروبات الکلی، به ضرب و شتم و وحشت زنان می‌پرداختند، به طوری که اساس مناسبات انسانی به هم ریخته بود. این جنبش بلافاصله از آمریکا به سایر کشورهای غربی گسترش یافت و باعث تقویت مبارزه زنان در سطح ملی و همبستگی جهانی آنان گردید.

بین سال‌های 1861 تا 1865 مصادف با جنگ داخلی آمریکا که به جنگ شمال و جنوب مشهور شد، زنان عملاً در خط مقدم نبردهای مسلحانه شرکت کرده و فرهنگ

جدید زنانگی را پایه گذاری کردند. بعد از پایان جنگ، زنان هم مطالبات خاص خود را داشتند و در فرآیند دموکراسی آمریکا، خواستار حق رأی و حق مشارکت شدند و بر موضوع برابری زن و مرد تأکید کردند. از این زمان نهضت ضد مرد شکل گرفت و مسأله اخلاق و خانواده در نظام پادشاهی و پدرسالاری ویکتورین به چالش کشیده شد. به دنبال این جریانات، آموزه‌های مسیحیت نیز مورد پرسش قرار گرفت و ادعا گردید انجیل روح مردانه‌ای دارد که توسط مردان نوشته و جمع‌آوری شده است، بنابراین در دهه 1890 «انجیل زنان» نوشته شد (رک. مشیرزاده: 1382).

همراه با ایدئولوژی سوسیالیسم و مارکسیسم که بنا را بر تضاد طبقاتی گذاشته بودند، ستیزه‌جویی در زنان اوج گرفت و از آموزه‌های سوسیالیستی در مورد زندگی اشتراکی و تولید و مصرف تعاونی و زیست جمعی زنان و مردان، برای جهت‌گیری‌های جدید زنان استفاده شد و بعدها این روابط آزاد زن و مرد، بدون هیچ تعهد و قرارداد مالکیتی، موجب نادیده انگاشتن اخلاق دینی در این مناسبات گردید و مسائلی همچون زندگی مشترک بدون ازدواج، همجنس‌بازی، مادران مجرد و فرزندان بدون والدین (به خصوص بدون پدر) را برای امروز به ارمغان آورد.

بعد از جنگ جهانی دوم (دهه 1950) همزمان با سرمایه‌داری سازمان یافته یا پیشرفته، ظهور آمریکای جدید و تغییرات در سطوح اقتصادی-اجتماعی و تولد دولت-ملت و دولت رفاه، مسائل مربوط به اشتغال و بیکاری، آموزش و کاربرد وسیع تکنولوژی در جامعه به خصوص برای خانواده‌ها، اوقات فراغت زیادی را به وجود آورد که برای پر کردن آن برنامه‌ی مدونی وجود نداشت. همین خلأ باعث احساس بی‌معنایی زنان در زندگی خانوادگی گردید و بخش عمده‌ای از زنان را در جنبش‌های فمینیستی جذب نمود.

همچنین تکنولوژی‌های جدید، کارهای سخت را آسان نمود، همچنین زنان در سایه کسب نقش‌های تازه همچون رانندگی بیل مکانیکی و کامیون، نجاری و کار در معادن به عنوان مشاغل سخت و مردانه هویت جدیدی یافتند. افزایش تعداد زنان شاغل در کارخانه‌ها و مراکز خدماتی به خصوص زنان متأهل از 15/2 درصد به 24 درصد و نیز افزایش تعداد زنان تحصیل کرده دانشگاهی و حضور آنان در مراکز عالی تصمیم‌گیری

سیاسی و اجتماعی، به طور کلی وضعیت اجتماعی زنان را دگرگون کرده و شأن و موقعیت دیگری را به آنان اعطا نمود.

در جنبش سیاسی- اجتماعی دهه 1960 در غرب که مبتنی بر مطالباتی همچون حقوق مدنی، رفع تبعیض از سیاهان و زنان، جنبش دانشجویی و ظهور چپ نو و کاهش مخالفت‌های دولتی علیه مارکسیسم و سوسیالیسم بود، زنان نقش ارزنده‌ای را ایفا کردند و در کنار آن بر حقوق بشر، عدالت اجتماعی، نفی اقتدار بزرگسالان و پدرسالاران تأکید کرده و خواستار لغو انضباط سرکوبگرانه و تحقق عزت نفس شدند. متعاقب همین جنبش، دختران دانشجوی فمینیست با پسران دانشجو بر سر مطالبات به مشاجره برخاستند و در مقابل مطالبات کلان نگر پسران، مسائل جنسیتی را مطرح نمودند و وقتی با تحقیر پسران مواجه شدند، جنبش رادیکال فمینیستی را شکل دادند.

از دهه‌ی 1980 تا 1990 واژه‌ی جامعه‌ی پسا صنعتی یا پست مدرن مصطلح شد و سرمایه‌داری بی‌سازمان در مقابل سرمایه‌داری سازمان یافته دوره‌ی پیشین، به منصفی ظهور رسید و دستیابی به سود بیشتر با نیروی کار آزاد، بازار آزاد کالا و سرمایه را سرلوحه خود قرار داد، بدین ترتیب دولت رفاه تضعیف گردید و زنان که به شدت تحت تأثیر این تحول قرار گرفته بودند، تصور کردند که شکل جدیدی از پدرسالاری در قالب سرمایه‌داری جدید بازتولید شده است و آنان قادر به رقابت با مردان در بازار آزاد کار و کالا و سرمایه نیستند و به دلیل بارداری و تربیت فرزندان، از فقدان یا تضعیف دولت رفاه آسیب می‌بینند. علاوه بر آن به دلیل افسار گسیختگی سرمایه‌داری جدید، آزار و اذیت‌های جنسی زنان به شکل نوین، در جامعه شایع شده بود. مسأله جهانی شدن نیز هویت بسیاری از زنان را دستخوش تغییر نمود و آنان را در فرآیند جهانی شدن فرو برد.

بر این اساس، جنبش جدید فمینیسم پست مدرن شکل گرفت که با عاریت گرفتن روش‌شناسی پست مدرنیسم، بر هویت‌های فرهنگی و محلی، بر گفتمان قدرت و معرفت و بر به رسمیت شناختن جنبش‌های متنوع و گرایش‌های پلورالیستی و مرکب فمینیستی تأکید نمود.

2) فرآیند متدولوژیک فمینیسم

در خلال این دوره‌های تاریخی، گونه‌های متعددی سر بر آوردند که فمینیست‌های لیبرال، مارکسیست، سوسیالیست، رادیکال، اگزیستانسیالیست و پست مدرن از جمله آنها هستند. در کنار این مورد، گونه‌های جدیدی همچون فمینیسم فرهنگی، زنان همجنس‌باز¹ و جدایی طلب را می‌توان نام برد. البته فمینیسم محافظه کار هم مطرح است که عده‌ای آن را در قالب همان لیبرال‌ها بررسی می‌کنند.

بر اساس ادعای فمینیست‌ها، در دوران معاصر، نهادهای اجتماعی، مراکز تصمیم‌گیری و نهادهایی چون خانواده، اقتصاد و دولت بر اساس الگوهای نهادینه شده‌ی جنسیت تعاریفی از زنان ارائه نموده‌اند که در این تعاریف، همیشه زنان با مردان سنجیده و مقایسه شده‌اند و ماهیت آنان همیشه از طبقه‌بندی جنسی آنها مثل مادر، دختر یا همسر نشأت گرفته شده است؛ اما مردان هیچگاه با زنان تعریف یا مقایسه نشده‌اند، بلکه آنان به عنوان کارگر، همکار یا شهروند تعریف می‌شوند. به اعتقاد فمینیست‌ها وقتی انسان در سطح جهانی و عمومی مطالعه می‌شود، زنان مورد نظر نیستند، بلکه در این بررسی‌ها مردان نمایندگان انسان بوده و زنان در طبقه خودشان یعنی زنانه و جنسی مورد بررسی قرار گرفتند (cf., McDowell, et al, 1992).

بر اساس نظر این دسته از فمینیست‌ها، دیگرسازی² از جمله روش‌های سلطه استعمار غربی بر ملل دیگر در مورد زنان هم اعمال شده است و معرفت‌شناسی امپریالیسم، با تعریفی از زنان، آنان را کنترل کرده است. به نظر آنان، نهادهای اجتماعی از خشونت جسمی و جنسی علیه زنان حمایت می‌کنند و این سلطه اجتماعی مردان بر زنان، در خانواده‌ها توسط پدران بر زن و فرزندان اعمال شده و تداوم می‌یابد.

این زمینه‌ها، در دهه 1960 باعث ظهور گرایشی از فمینیسم به نام ساختارگرا³ شد. این گرایش از متدولوژی مارکسیسم بهره برد. ساختارگرایی دهه 1960، با تأکید بر زبانشناسی، مردم‌شناسی، تحلیل روانی و مارکسیسم رونق گرفت. بر مبنای ساختارگرایی

1 - Lesbian
2- Otherness
3- Structuralist

ضرورتی برای ریشه‌یابی علل مشکلات و مسائل وجود ندارد تا به دنبال فرد، افراد یا جزئیات بگردیم، بلکه ویژگی‌های تعیین‌کننده «سیستم»، بیش از عمل فرد اهمیت دارد و وقایع سطحی را باید با سلسله ساختارها و روابط در عمق و زیر سطح توضیح و تفسیر نمود. فمینیست‌های مارکسیست-سوسیالیست هم به دنبال این بودند تا با همین روش به شناخت ساختار پدرسالاری و ارتباط آن با ساختار نظام سرمایه‌داری بپردازند و پدیده یا مسأله زنان را با این تحلیل ساختاری مورد توجه قرار دهند. در همین چارچوب سیلويا والبی^۱ در سال ۱۹۹۰ با کتاب *تئوریزه کردن پدرسالاری*^۲، با ارتباط دادن پدرسالاری به سرمایه‌داری، به تحلیل شش ساختار اشاره می‌کند که در آن پدرسالاری همانند یک سیستم عمل می‌کند. این شش ساختار به شرح ذیل هستند:

- ۱) روش یا شیوه تولید پدرسالاری
- ۲) روابط پدرسالارانه در نحوه پرداخت حق‌الزحمه
- ۳) روابط پدرسالاری و خشونت مردانه
- ۴) نظام پدرسالاری و تحلیل جنسیت
- ۵) نقش روابط پدرسالاری در نهادهای فرهنگی
- ۶) روابط پدرسالاری در دولت (cf., Walby, 1990).

جولیت میچل^۳ حدود بیست سال قبل از سیلويا والبی، یعنی در سال ۱۹۷۱، در کتاب خود به نام «دولت زنان»^۴، اگر چه متدولوژی مارکسیسم را در تحلیل ساختارگرایانه خود از پدرسالاری به کار گرفته بود، اما برخلاف مارکسیست معتقد بود که ایدئولوژی، مبنای پدرسالاری است نه اقتصاد. از نظر او در این تحلیل‌ها باید به تعریفی توجه نمود که ایدئولوژی در مقام تولید مثل، جنسیت، زناشوئی و فرزندداری از زنان ارائه می‌دهد (cf., Mitchel, 1971).

در برابر این ساختارهای فکری-تحلیلی از زنان و دو قطبی کردن پدیده‌ها و بازتولید مفاهیم امپریالیستی-استعماری در «خودی و دیگری»^۵ و تبدیل زنان به

1- Sylvia Walby
2 - Theorizing Patriarchy
3- Juliet Mitchel
4 - Women's State
5- Sameness & Otherness

موضوع محوری تحلیل‌ها، گرایشی مطرح گردید که بیشتر با تحلیل قدرت، معرفت، تکثر و تنوع مرتبط بود و در برابر بازگشت به تجربه‌گرایی مخالفت می‌نمود و بیشتر بر ناپایداری ساختارها، «بی‌پایان بودن»^۱ و طبیعت ناپایدار و گوناگون پدیده‌ها در زمان و مکان متفاوت تأکید داشت. اندیشمندانی چون فوکو و دریدا، از تحلیل ساختارگرایانه و کل‌نگرانه برای تحلیل پدیده‌ها انتقاد می‌کردند و مخالف در نظر گرفتن یک نظام به صورت یک کل بودند. از نظر آنان، گفتمان‌ها همیشه باید بر اساس ضرورت درباره قدرت، استراتژی و تناسب با شرایط متفاوت شکل گیرد. بنابراین پسا ساختار گرایان^۲ یا پست‌مدرن‌ها بر این نکته تأکید داشتند که واقعیت، مستقل از زبان و گفتمان، قابل درک نیست. زبان، فقط واقعیت را توصیف نمی‌کند، بلکه آن را تنظیم می‌کند. پست‌مدرن‌ها و پسا ساختارگرایان برای متن و روش‌های استدلالی^۳ اهمیت بیشتری قائل بودند تا به وقایع جهان واقعی یا تحقیق تجربی. بر همین اساس پست مدرنیست‌ها به قرائت و بازخوانی متن و گفتمان‌ها همت گماشتند و بر مباحث هرمنوتیکی دامن زدند. از جمله این قرائت‌ها، بازخوانی متون دینی و آرای مسیحیت در اناجیل و در آثار مقدسین این دین بود که فمینیست‌ها را بر آن داشت تا انجیل زنانه بنویسند و بر متون مقدس مسیحی حاشیه بزنند. در بررسی‌های ماری شیوا ناندان^۴ با عنوان فمینیسم و ازدواج، نظرات سنت پل یا پل مقدس نقد شده است، زیرا او برای زندگی یا ازدواج فقط دو راه حل پیشنهاد می‌کند، اینکه زن، شوهر خود را رام تربیت کند یا او را تحمل کند.

در آراء سنت پل (386م) آورده شده است که زنان باید همچنان که خودشان را در برابر خدا تسلیم می‌کنند، در برابر شوهر خود نیز تسلیم کنند. بسیاری از فمینیست‌ها با ارجاعات متعدد به اناجیل متعدد بر این محتوای متون مقدس تأکید کردند که: خداوند انسان را آفرید، سر او مرد بود و بدن او زن؛ اما همچنان که سر، نجات دهنده‌ی انسان و بدن است، مسیح نیز همچون سر است برای کلیسا که انسان‌ها را نجات می‌دهد، بنابراین مرد، سر انسان است که بدن و زن را نجات می‌دهد و بر او مستولی است. بر

-
- 1- Open- ended
 - 2- Post- structuralists
 - 3- discursive model
 - 4- Marry, Shivanandan
 - 5- Feminism and Marriage

این اساس زن، موجود یا «جنس دومی» است که نباید ادعای برابری داشته باشد. چرا که به عنوان بدن، زیردست سر است و اگر سر از بدن بیزار شود، بدن مفهوم نخواهد داشت (cf., Shivanandan, 2004).

سنت توماس آکویناس هم معتقد است که مرد در ازدواج این برتری را حفظ می‌کند، اما با عشق و ایجاد ترس نمی‌تواند چنین باشد. آکویناس به عنوان یک قدیس مسیحی می‌گوید: رابطه زن و مرد مثل رابطه‌ی خدا و بنده یا رابطه‌ی ارباب و برده است، اما تفاوت ارباب و برده با رابطه زن و شوهر در این است که ارباب برای نفع خود بر برده فرمان می‌راند، اما شوهر برای منافع خانواده فرمان می‌دهد. البته اگر شوهر، زن خود را دوست بدارد که باید دوست داشته باشد، بدین جهت است که هیچ سری نمی‌تواند بدن، گوشت یا پوستش را دوست نداشته باشد، ولی همچنان که جسم و گوشت تابع روح می‌باشد، زن هم تابع شوهر است. در نظر آکویناس، افراد مقدس به جسم و بدن اعتنایی ندارند و آن را به جهت اینکه مانعی در جهت نیل به خدا می‌باشد، از سر راه برداشته یا سرکوب می‌کنند تا به زندگی جاویدان و معنوی برسند. به دلیل همین بی‌اهمیتی جسم و بدن (زن)، مسیح و مقدسین بعد از او ازدواج نکردند. در دوران جدید هم بسیاری بر این عقاید اصیل مسیحیت تأکید و پافشاری کرده و معتقدند که زن، جنس دوم است و باید در برابر مرد تسلیم شده و ترس و اطاعت او و فرزندان را از مرد لازم می‌دانند (cf., Aquinas, 1966).

بسیاری از فمینیست‌ها علیرغم تلاش‌های اخیر پاپ ژان پل دوم جهت تعدیل آرای مسیحیت و در واکنش به متون مقدس که حاملگی، زایمان و شیر دادن به فرزند را به طبیعت حیوانی زن نسبت داده بود، معتقدند که آراء مسیحیت درباره زن تحریف شده است. البته ژان پل دوم هم در بازخوانی متون مقدس به بدن یا زن یا ازدواج، اهمیتی مجدد داده و معتقد است که در ازدواج، مرد یا زن، بدن خود را به دیگری اهدا می‌کند و نه تسلیم، چنانچه در اهدا، آزادی وجود دارد و زندگی بر اساس روح ادامه می‌یابد نه جنس و جنسیت (cf., B.Clark, 1980).

برای فمینیست‌ها این عدول از موضع توسط ژان پل دوم کفایت نمی‌کرد و آنها معتقد بودند که در پروسه زاد و ولد و تولید مثل، مرد فقط در یکی از این فرآیند و آن هم در رابطه جنسی شرکت می‌کند، در حالی که زن علاوه بر آن، در زایمان و شیردهی

نقش یگانه و تنهایی را ایفا می‌کند. به همین دلیل و برای اینکه زنان و دختران مکافات بعد از لذت جنسی را به تنهایی تحمل نکنند، به سقط جنین تأکید می‌کنند، موضوعی که ژان پل دوم با آن مبارزه کرد. همین فمینیست‌ها معتقدند که بسیاری از دختران وقتی وارد رابطه جنسی می‌شوند، به خاطر طبع زنانه و برای تکمیل سیکل رابطه، باردار می‌شوند، لذا سقط جنین راهی برای فرار از این استثمار می‌باشد، به طوری که زنان با این روش، دوباره بر اوضاع مسلط می‌شوند. این موضوع در مورد زنان متأهل هم صدق می‌کند، زیرا بسیاری از آنان ادعا کرده‌اند که از ترس حاملگی و دغدغه جلوگیری از بارداری، متوجه روح زندگی و رابطه‌ی زناشویی و ازدواج نشده‌اند و طبایع غریزی و طبیعی آنان در این میان به فراموشی سپرده شده است (cf., Newton, 1973).

فمینیست‌ها نه تنها به نقد و بازخوانی متون مقدس پرداخته‌اند، بلکه متون و آثار کلاسیک، به خصوص جامعه‌شناسان کلاسیک، از جمله مارکس، دورکیم و وبر را به چالش کشیده و معتقدند که رویکرد تحلیلی این جامعه‌شناسان، مردانه و بر مبنای فعالیت‌های مردان در جامعه بنا شده و زنان، کودکان و خانواده و نقش آنها در جهان اجتماعی مورد توجه جدی قرار نگرفته است. مثلاً مارکس به اقتصاد سیاسی، ارزش اضافه، تولید و توزیع پرداخته که مناسباتی مردانه بوده است. دورکیم هم به تقسیم کار اجتماعی پرداخته و به زنان که در آن زمان در جهان کار حضور نداشتند و در منازل فعال بودند، توجهی نکرده است. ماکس وبر با تأکید بر طبقه، شأن، حزب، سلطه، قدرت، بوروکراسی و عقلانیت، به موضوعاتی پرداخته که زنان کمتر در آن مطرح بوده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

3) فمینیسم، ازدواج و خانواده

به اعتقاد سوزان آنتونی ازدواج همیشه مسأله‌ای یک جانبه بوده است، مرد با ازدواج همه چیز به دست می‌آورد و زن همه چیز را از دست می‌دهد. گلدمن هم ازدواج را نوعی ترتیبات اقتصادی یا بیمه نامه دانسته که البته لازم‌الاجرا نیست و میزان سرمایه‌گذاری زن و دستاورد او از محل قرارداد ازدواج، خیلی کمتر از بیمه نامه‌های اقتصادی است و آزادی انصراف هم ندارد و تعهد این قرارداد، مادام‌العمر و اجباری است، حتی اگر به ضرر او باشد. شارلوت گیلمن بزرگترین جامعه‌شناس و اقتصاد دان موج اول فمینیسم، خانه را از قدیمی‌ترین نهادها و در عین حال پست‌ترین آنها می‌داند که در آن فقط خوردن و خوابیدن، تنفس، لباس پوشیدن و سرگرم شدن برای زنان می‌ماند (مشیرزاده، 1382: صص 108-112).

بسیاری دیگر، خانه و خانواده را محل ظهور نابرابری‌های اجتماعی می‌دانستند که زنان با دو نوع ساختار مواجهند، اول به عنوان همسر و مادر در معرض نابرابری قرار دارند و دوم آنکه در فرآیند جامعه‌پذیری همراه با رشد و بلوغ فرزندان، ایده سلطه را منتقل می‌کنند، این که دختران در جایگاه اجتماعی خود و پسران در همان قالب اجتماعی مردانه رشد می‌یابند (Abbott & Wallace). بر این اساس علاوه بر جامعه‌شناسی کلاسیک، جامعه‌شناسی خانواده نیز به چالش کشیده شده است.

تصور نابرابری در قانون ازدواج برای اولین بار در اواسط قرن 19 مطرح شد. به طور مثال، تا آن زمان اگر زنی مرتکب عمل زنا می‌گردید، جزای او طلاق بود، اما مرد نه تنها در وضعیت مشابه مجازات نمی‌شد، بلکه مسائلی چون خشونت خانگی و خشونت فیزیکی مرد علیه زن هیچ شمرده می‌شد. یکی از اقدامات فمینیست‌ها این بود که اولاً علیه این نابرابری‌ها اقدام کنند، ثانیاً حق داری و داشتن ثروت را برای زنان مطالبه کنند. آنها می‌خواستند تا زنان هم بتوانند علیه مردان اقامه دعوی کنند و قراردادها و معاملات را با اسم خودشان انجام داده و به ثبت برسانند. در پایان همین قرن، بسیاری از زنان چنین حقوقی را به دست آورده بودند، اما بعضی از مشکلات ازدواج مثل اختیارات مرد و حق حضانت فرزندان همچنان بر جای بود.

در اواسط قرن بیستم، چندین عامل از جمله عوامل ذیل باعث سرعت گرفتن اصلاحات فمینیستی گردید:

- 1- تغییرات جمعیتی بعد از سال 1900
- 2- افزایش امید به زندگی در بین زنان طی سال‌های 1900 تا 1960 که از 51 سال به 74 سال رسیده بود.
- 3- رشد اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، باعث شد تا زنان جذب کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی شوند و درآمد و دستمزد مستقل خود را داشته باشند.
- 4- اختراع و معرفی قرص ضد بارداری در دهه 1960 به زنان امکان کنترل بیشتری بر حاملگی آنها داد و همین انتخاب زمان بارداری و بچه‌دار شدن، امکان حضور زنان در محیط کار را به صورت دائم فراهم کرد.
- 5- این عوامل باعث تغییر قابل ملاحظه قانون طلاق بین سال‌های 1965 تا 1974 شد. (cf., Albertson, 1995)

هربرت یاکوب¹ به این قانون طلاق، عنوان طلاق «بدون تقصیر» داده و از آن به عنوان «انقلاب بی سرو صدا» یاد می‌کند، اگر چه باعث تغییرات اساسی بعدی شد، اما هرگز مورد توجه مطبوعات و رسانه‌ها قرار نگرفت.

در دهه 1960 بسیاری از وکلا در آمریکا، دادخواست طلاق‌های بدون دلیل یا بدون تقصیر را به دادگاه‌ها ارائه کردند. قانون طلاق بدون تقصیر یا بی‌دلیل، تعداد طلاق‌ها را در سال 1960 از 2/2 در هزار نفر به 4/8 در هزار نفر در سال 1975 رساند که در طی این 15 سال، بیش از 2 برابر افزایش یافته بود. در ربع آخر قرن بیستم، فقط 25 درصد از خانواده‌های آمریکایی بر پایه سنت خانوادگی و قانون قبلی که مرد نان آور بود و زن خانه‌دار، زندگی می‌کردند. در ادامه این روند، قانون ازدواج زنان و مردان همجنس‌باز تصویب شد و به جنبش فمینیسم سرعت بیشتری داد. از این زمان معنای ازدواج، رضایت تام و تمام تفسیر می‌شد.

ازدواج دیگر یک امر مقدس الهی نبود و این عبارت که: «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا کند»¹ در خطبه‌های عقد مسیحی بی‌مسمی شده بود. ازدواج، یک نشان،

1- Herbert Jacob
2- Silent Revolution

وضعیت یا قرارداد اجتماعی بود که ازدواج با همجنس هم در آن توجیه می‌شد و با قوانین اجتماعی مشروعیت می‌یافت. دولت هم هیچ نظارت یا کنترلی بر آن نداشت، چرا که مطرح می‌شد این یک قرارداد اجتماعی بین افراد جامعه است و دولت حقی در آن ندارد. بر این اساس این سؤال مطرح می‌شد که اگر ازدواج یک قرارداد حقوقی بین دو نفر است و قانون، جنسیت را در آن تعیین نکرده و این عقد یا قرارداد اجتماعی - حقوقی هم مبتنی بر اسناد و قوانین است، آیا مراکز حقوقی حق امتناع از پذیرش و ثبت سند ازدواج بین دو نفر همجنس را دارند؟

بعدها این سؤال به نوعی دیگر مطرح شد که اگر دولت حق تعیین جنسیت در عقد و قراردادهای ازدواج را ندارد، آیا قراردادها می‌تواند بر اساس نیاز و توافق افراد بین خودشان از دو تا چند نفر منعقد شود؟ آیا دولت حق امتناع از پذیرش ثبت قراردادهای ازدواج گروهی یا دسته جمعی را دارد؟ مارتا فاین مان،^۲ در سال 2001 این ایده را مطرح و از آن دفاع کرده است. از نظر او به کسی مربوط نیست که چه کسی با چه کسی ازدواج می‌کند!

اصلاح قانون طلاق در سال 1969 به همراه شیوع چنین عقایدی، تأثیرات فراوانی بر ازدواج و خانواده داشت. مقایسه آمار طلاق در نیمه دهه 1950 با نیمه دهه 1970، حاکی از افزایش 400 درصدی نرخ طلاق در کشور آمریکا است. در دهه 1980 به خاطر همزیستی‌های مشترک زن و مرد بدون ازدواج، آمار ازدواج به شدت کاهش یافت و حدود یک سوم از ازدواج‌ها نیز به طلاق انجامید و یک پنجم کودکان، جدایی والدین خود را تجربه کردند و انتظار هم می‌رود در اوایل قرن بیست و یکم، این تعداد به 50 درصد برسد، البته بیشترین موارد درخواست طلاق، مربوط به زنان است، چرا که در خارج از قواعد ازدواج و همسری، می‌توان وارد جامعه شد و از دسترنج و دستمزد خود، به هر نحوی استفاده نمود (cf., Bocoek, & et al, 1992).

ازدواج و طلاق در دهه 1990 به لحاظ حقوقی به صورت قراردادی مطرح شد که از خرید و فروش یک خودرو نیز آسان‌تر بود و به لحاظ اجتماعی نیز به رابطه خصوصی و شخصی بین دو نفر فرد مجرد و بالغ اطلاق گردید. خانواده دیگر به عنوان

1- Until death do us part!

2- Marta Fineman

یک نهاد مطرح نبود و در رویکردهای روانشناختی جدید، اخلاق و تعهد در خانواده به سلامتی و خوشبختی در روابط تعبیر شد. امور مربوط به طلاق تسهیل گردید و هرج و مرج و مناسبات آزاد جنسی، یکی از کارکردهای مهم خانواده و ازدواج را به شدت تحت تأثیر قرارداد. همچنین پیشرفت‌های اقتصادی، توسعه و رفاه بیشتر گردید و حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری و بازار نیز بر روابط خانوادگی تأثیر به‌سزایی داشت.

4) پست فمینیسم، ازدواج و خانواده

در حالی که والدین، در طلاق، برای خود آزادی و زندگی بهتر و امیدوارانه‌تری را جستجو می‌کنند، فرزندان آنان به شدت از این مسأله آسیب دیده و امید به آینده و زندگی بهتر را از دست می‌دهند. کارکردی که طلاق برای بزرگترها داشت، هرگز برای بچه‌ها و کودکان نداشته است.

بر اساس تحقیقات اخیر، ازدواج می‌تواند سلامتی جسمی، ذهنی، جنسی، اقتصادی و اجتماعی را برای زن و مرد افزایش دهد، در حالی که زنان و مردانی که خارج از قواعد خانوادگی و ازدواج، با هم زندگی می‌کنند، از چنین منافع برخوردار نیستند. اگر چه چنین زوج‌هایی در مقایسه با ازدواج کرده‌ها و مجردها، با هم روابط جنسی بیشتری دارند و از آزادی بیشتری هم برخوردارند، اما درخصوص سطح سلامت جسمی و روحی- روانی، ثروت و احساس خوشبختی، نسبت به افراد ازدواج کرده در ردهی پایین‌تری هستند. همچنین، سطح پایینی از اعتماد، وفاداری و نزدیکی در روابطشان را دارند. احساس وفاداری همسر، در نزد زنان، سلامت روحی- روانی و رضایت جنسی را برای آنان به ارمغان می‌آورد.

بر اساس این گزارش، روابط آزاد جنسی و زندگی مشترک بدون ازدواج، برای مردان به دلیل آن که ریسک احساسی و مالی ازدواج و طلاق را ندارد، پرفایده‌تر بوده و از مطلوبیت بالایی برخوردار است. چنین روابطی، مشکلات داشتن فرزند را حذف می‌کند و آنان هر وقت که مایل بودند، می‌توانند از این رابطه انصراف دهند. در شعار دهه 1960 بیان شد که طلاق، زن و مرد را آزاد می‌کند، البته بعدها مشخص شد مردان را بیش از زنان آزاد کرده است. مردان هیچ نوع تعهدی، حتی حداقل‌های قانونی را هم

نداشتند. زنان می‌بایست با فقر و فلاکت بچه‌های حاصل از چنین روابط آزادی را بزرگ کنند، این در حالی است که روز به روز بر تعداد مادران مجرد افزوده شد. در وضعیت جدید، نابرابری جدیدی ایجاد شده است که زنان و فرزندان از آن رنج می‌برند. امروزه ازدواج به یکی از آرزوهای بزرگ زنان در غرب تبدیل شده است، درحالی که آنان واقعاً به دنبال عشق و ازدواج هستند، کمتر مردی پیدا می‌شود که بتوانند به آن اعتماد کنند. مردان هم اگرچه به سهم خود از این وضعیت جدید رنج می‌برند، اما رنج آنان هرگز به اندازه رنج زنان نیست (cf., Green, 2003).

مسئله آنا نیکول اسمیت^۱ ستاره هالیوود که از شهر کوچک تگزاس در آمریکا، کار خود را با استریپتیز^۲ در کاباره‌ای کوچک شروع کرد و به عنوان مادر مجرد و مدل و کارگر جنسی شناخته شد و بعد با یک مرد میلیاردی ۸۹ ساله ازدواج کرد و بلافاصله بعد از مرگ او، ثروتش را به ارث برد و اینکه او هیچکدام از این مشاغل و کارها را شرم‌آور ندانست، موضوع زنان را به چالش کشید، از جمله نقش زنان در تبلیغات تلویزیونی به عنوان مصرف‌گرا، و قدرت دختران جوان در فرهنگ جدید تجارت و نقش آنها در بیان فرهنگ عامه از طریق سینما و تلویزیون و وجود زنان اسلحه به دست. تولید فیلم‌های وسترن آمریکایی در دهه ۱۹۸۰ با زنان نقش اول که اسلحه حمل می‌کنند و زنان چکمه پوش و چرم پوش به سبک مردان در این فیلم‌ها، همه حکایت از تولد زنانگی جدید در غرب دارد، اگرچه نمادی از زن پست مدرن را هم نشان می‌دهد و جریان‌های پست فمینیستی را نیز علیه خود برانگیخته است. برای مثال، دو نفر از زنان مشهور فمینیست به نام بتی فریدان^۳ در سال ۱۹۸۱ و جرمین گریر^۴ در سال ۱۹۸۵ کتابی با عنوان «مرحله دوم» و «جنس و سرنوشت» نوشتند که بیشتر بر جنبه‌ها و ارزش‌های مثبت خانه‌داری و بچه‌داری برای زنان تأکید می‌کردند. (cf., Friedan, 1981)

همچنین برخی از نگرش‌ها و طرح‌های سکولار برای حفظ و دوام خانواده و ازدواج ارائه شد که شاید واکنش رادیکال‌تری بود. ویلیام کریستول در کتاب خود در

1- Anna Nicole Smith
2- Striptease
3 - Betty Friedan
4 - Germaine Greer

نگرش سکولار به ازدواج می‌گوید: زنان و مردان باید نسبت به این سه موضوع آموزش داده شوند: 1- ضرورت ازدواج 2- اهمیت اخلاق خوب 3- ضرورت نابرابری در درون خانواده. کریستول اضافه می‌کند ملت به مردان قوی و تهاجمی نیاز دارد تا شکوفا شود، لذا بهایی که زنان در ازدواج باید بپردازند، تسلیم شدن در برابر شوهرشان به عنوان رهبر خانواده است. (Kristol, 2001, 73)

این چنین رویکردهایی، شاید بازگشتی رادیکال به مواضع مردانه عهد سابق باشد که بسیاری از جنبش‌های فمینیستی رادیکال را دامن زد، اما در اوایل دهه 1970 بسیاری از فمینیست‌ها با تأکید به مسأله جامعه‌پذیری معتقد بودند که شاید بتوان با جامعه‌پذیری مردان و زنان به برابری زن و مرد دست یافت. در پایان همین دهه عده‌ای معتقد بودند که با برابری، وضعیت مردانه‌ی مردان مورد تأیید و تفاوت مثبت زن با مرد، مورد بی‌توجهی قرار گرفت. در این جریان، تلاشی برای ارزش‌گذاری مجدد و بازتعریف نقش «مادری» انجام گرفت که «آدریان ریچ»¹ را می‌توان از رهبران این جریان نام برد. او معتقد بود که برابری زن و مرد نباید به بهای تقلیل اهمیت و لذت مادری تمام شود. در نظر او، مادر بودن یک منبع قدرت و لذت است. اگر چه در همان حال منبع ظلم و وابستگی هم هست. (cf., Rich, 1977)

به هر حال اختلاف نظر در اردوگاه فمینیسم وجود داشته و اوج هم گرفته است. به دنبال انتشار کتاب آیات شیطانی در سال 1988، وقتی در فوریه سال 1989 مسأله سلمان رشدی در بریتانیا شایع شد، مواضع متعددی از طرف زنان اتخاذ شد که از شکاف عمیق معرفت‌شناختی در جنبش‌های فمینیستی حکایت می‌نمود. زنان مسلمان از حکم ارتداد و قتل سلمان رشدی توسط امام خمینی (ره) حمایت کردند، در حالی که زنان دیگر به این مسأله اعتراض داشتند و این اولین نوع بروز اختلافات به صورت علنی و جهانی بود.

مارگارت هالبرگ در کتاب خود، «معرفت‌شناسی فمینیست» ضمن پرداختن به مبانی معرفت‌شناختی فمینیسم و تأکید بر نسبیت معرفت، معتقد است که تجربیات و اعتقادات مبتنی بر این معرفت، جریان‌های فمینیستی را به گروه‌هایی از جمله زنان

1 - Adrienne Rich.

سیاه‌پوست، زنان طبقه کارگر، زنان جهان سوم، زنان همجنس‌باز و از این قبیل تقسیم نمود. تمام اینها مبانی معرفتی متفاوت و گروه خاص خود را دارند. اگر چه همچنان می‌توان زنان را بر اساس سن، موقعیت طبقاتی، نژاد، اصالت قومی و... تقسیم کرد و به اختلاف نظر آنان با همدیگر اشاره کرد. به اعتقاد هالبرگ حتی می‌توان بر اینها زنان جوان، پیر، متأهل و مجرد، دارای فرزند و بدون فرزند، تحصیلکرده و عوام و زنان دارای حرفه و تخصص و خانه دار را افزود. در نظر هالبرگ نمی‌توانیم مدعی مفهومی به نام اپیستمولوژی فمینیسم شویم و بر اساس آن در مورد تمام زنان و وضعیت و انتظارات و چالش‌های آنان، حکم صادر کنیم. در واقع یکی از موضوعات مهمی که در معرفت‌شناسی فمینیسم بروز کرده و به نظر غیر قابل حل هم می‌رسد، همین اختلاف بین عینیت‌گرایی^۱ و نسبییت‌گرایی^۲ است که اولی بر وجود چارچوب، اصول یا سابقه تاریخی ماهیت عقلانیت، معرفت، حقیقت، واقعیت و خوب و بد تأکید می‌کند، اما نسبییت‌گرایی، بر فهم یا قبول نسبی تحلیل‌نهایی مفاهیم مبتنی بر قالب مفهومی، چارچوب تئوریک، پارادایم، شکل زندگی، جامعه و فرهنگ تأکید می‌کند. در نگرش اول، باید اصولی پایدار و ثابت وجود داشته باشد. اما در نگرش دومی هیچ اصل ثابت ابدی و ازلی وجود ندارد. حقایق، پدیده‌ها و ارزش‌ها مبتنی بر فرهنگ و جامعه و پارادایم‌ها و گفتمان‌ها هستند، بنابراین تجربه را نمی‌توان مینا و معیار مسایل مشترک قرار داد. چه بسا تجربه‌های متفاوتی وجود داشته باشد که هیچکدام نتواند مبنای تجربه‌های دیگری باشد. (Halberg, 1989, 3-6)

مسئله روش‌شناسی یا اپیستمولوژی فمینیسم به همین جا ختم نمی‌شود. امروزه هویت‌های جدید زنانه در قالب نظریه‌های جدیدی چون تئوری کوئیر^۳ بازتعریف می‌شود که شاید همچنان که امکان تسلیم شدن آنان در برابر فرآیند کلی جامعه بشری را تضعیف می‌کند، امکان تفاهم زنان بر سر چستی هویت خود به عنوان زن، مادر، همسر، فرزند و سیاه‌پوست آفریقایی یا آمریکایی، زرد شرقی یا مسلمان یا فمینیسم سرخ و سیاه و سبز را نیز تضعیف می‌کند. به همین دلیل امروزه کمتر می‌توانیم از

1- Objectivism
2- Relativism
3 - Queer Theory

جریانی منسجم یا واحد به نام «فمینیسم» نام ببریم که مطالبات تمام یا اکثر زنان در جهان در مورد ازدواج و خانواده را طرح کند که البته بر خلاف تصور، فرآیند خوشایندی نیست، چرا که به هر حال جریانات رادیکال فمینیستی اثرات و نتایج خود را بر جوامع بر جای خواهند گذاشت و می‌توانند کل فرآیند را رادیکالیزه کنند. امروزه تقریباً جامعه‌ای نیست که مطالبات جدید زنان تحت عناوین مختلف در آن مطرح نشده باشد. در چنین وضعیتی و برای رادیکالیزه نشدن جریانات فمینیستی ملی، باید راه‌حل‌های مسالمت‌آمیزی را در قوانین و روندها پیش بینی کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع:

- ◀ تافلر، الوین: «موج سوم»، ترجمه شهیندخت خوارزمی، چاپ ششم، تهران: ناشر، 1371.
- ◀ مشیرزاده، حمیرا: «از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم»، تهران: نشر شیرزاده، 1382.
- Abbott, Pamela & Wallace, Claire, **An Introduction to sociology: Feminist Perspectives**, second edition,
 - Aquinas, St. Thomas, **Commentary on Saint Pauls Epistle to the Ephesians**, Trans. By, Matthew w.Lamb, Aquinas Scripture Series, Vol.2, Albany: Magic Book Inc., 1966, 216-217.
 - Albertson, Martha, **Marriage and Meaning, in, Anita Berstein (ed) , For and Against Marriage**, Routledge, 1995.
 - B.Clark, Stephen, **Man and Woman in Christ: an examination of the Roles of men and Women in Light of Scripture and the Social sciences**, Serwan Books, 1980,pp.73,74,77.
 - Bocoock, Robert & Thompson, Kenneth, (ed) **Social and Cultural Forms of Modernity** , the open university press & Blackwell, 1992,p.82.
 - Chrysostom, St. John, **On Virginity – Against Remarriage**, trans. By, Sally Rieger Shore, Studies in Women and Religion, Vol. 9, Edward mellon press, 1983, P.59.
 - Friedan, Betty, **The Feminine mystique**, London, Penguin, 1963.
 - Friedan, Betty, **The Second Stage**, London: Micheal Joseph, 1981.
 - Green, Christian, **Marriage: just a piece of paper?**, chicago university press, 2003.
 - Greer, Germaine, **sex and Destiny**, London: Picador, 1985.
 - Halberg, Margareta, **Feminist epistemology: An impossible project?**, Radical philosophy, No.53, Autumn, 1989, pp3-6.
 - Kristol, William, **Is The Gender Devide Unbridgeable? The implications for social equality**, Iowa Journall of Gender, Race & Justice, vol. 5:31,2001,p.73.
 - Mc Dowell, Linda & Pringle, Rosemary, **Defining Women: social Institution and Gender divisions**(ed), Polity press & open Universiting, U.K.1992.

- Mitchel, Juliet, **Womens State**, U.K: Penguin, 1971.
- Newton, Niles, **Interrrelations between sexes Responsiveness, Birth and Breast Feeding**, in; Contemporary sexual Behavidur: Critical Issues in the 1970s,(ed), by Joseph Zubin and John Money, Baltimore; the Jhon Hopkins Universiting Press, 1973pp,77-98.
- Rich, Adrienne, **Of Woman Born: Motherhood as experience and institution**, London: Virago, 1977.
- Shivanandan, Marry, **Feminism and Marrage: a Reflection on Ephesians** 5:21-33. www.google/Feminism.com (2004).
- Walby, Sylvia, **Theorizing Patriarchy**, Oxford: Basil Blackwell, 1990.

